

## سعدی و انواع قصایدش

دکتر منصور رستگارفسائی

### چکیده:

سعدی شاعر پرآوازه ایران در خلق آثار خود درخشیده است. قصاید وی نیز همچون دیگر آثارش از این ویژگی برخوردار است. اگرچه در قصاید خویش به مدح بزرگانی نام آور پرداخته است، اما به منفعت مادی نظر نداشته و مضمون کلام و محتوای مدایحش هدفی جز هدایت و راهنمایی ممدوحان نیست و از این رو خود را ستاینده حق و حقیقت می‌داند. بر همین اساس ساختار قصاید سعدی از ویژگی‌هایی برخوردار است که نویسنده کوشیده است تا ضمن تبیین تاریخچه قصیده‌سرایی و انواع آن به تقسیم‌بندی قصاید سعدی بپردازد.

**کلید واژه:** قصاید سعدی، قصیده‌سرایی، غزل، قصیده.

استاد سخن، شاعر، نویسنده، عارف مسلک و مجلس‌گو، سعدی که بنا بر معروف از حدود ۶۰۶ تا ۶۹۰ هجری زندگی کرده، یکی از پدیده‌های استثنایی ذوفنون در ادب ایران زمین است که در هر عرصه ادبی که وارد می‌شود، در آن وادی، ذوفن به شمار می‌آید و می‌تواند دقیقاً در چارچوب یک نظم فکری معین، خلاقیت‌های هنری خود را به تماشا بگذارد و یگانه جلوه کند. وقتی گلستان را آفرید، بزرگ‌ترین واقعه ادبی را در نثر فارسی

به وجود آورد و انقلابی در نثر فارسی به وجود آورد که به دوران نثر اشرافی مصنوع پایان داد و با استفاده از نثر مقامه‌ای که تا دوران وی نثری فنی و پیچیده و بی‌هدف و متذوقانه بود و معمولاً برای طبقات خاص بود، با هنرمندی تمام و با تزریق روح زندگی و زیبایی طبیعی بدان، به درون جامعه کشانید و با مردم آشتی داد و از آن پس از کودک تا پیر، نثر گلستان را از حفظ کردند و به خاطر سپردند.

در حوزه شاعری نیز چنان یکه‌سواری کرد که استادی مسلم صورت و معنا از آن او شد و توانست در مثنوی‌سرایی، غزلسرایی، جدّ و هزل و طنز و عشق و شیدایی و پند و شعر تعلیمی، سخن را به قلّه‌های هنری کمال برساند. مهم‌ترین ویژگی سعدی در آن است که می‌داند که از سخن چه می‌خواهد و می‌تواند تمام ضروریات کلامی را که می‌خواهد بیافریند و در چارچوب هدف‌های خاص خود و با رعایت همه اصول فصاحت و بلاغت به کار گیرد و در همان حال دقیقاً به تعاریف و تاریخ و سنت‌های حاکم بر ساخت این قالب‌ها و تعاریفات و وظایف شناخته شده آنها توجه داشته باشد و نوآفرینی‌های دورانی و ذوقی خود را هم بر آن بیفزاید و در نهایت سخنی کاملاً تازه و متفاوت از پیشینیان عرضه دارد. مثلاً برعکس حافظ، هرگز در ساخت غزل به مدح و اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی عصر خود کاری ندارد، به کسی حمله نمی‌کند و از آن نمی‌نالند و در مورد قصیده‌سازی نیز در نمونه‌های کاملی که از این قالب خلق کرده، به روشنی تسلط او را در ساخت این نوع شاعرانه نشان داده است.

زندگی سعدی، در دوران حمله مغول و تحولاتی می‌گذرد که به لحاظ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ادبی در ایران اتفاق می‌افتد، مراکز فرهنگی و ادبی مهم متلاشی می‌شوند، کتابخانه‌ها و مدارس عمده از رونق می‌افتند، روحیه شاد و سرخوش اجتماعی پیش از مغول، جای خود را به نومیدی و سرخوردگی می‌دهد، بی‌ثباتی و ناامنی، جای سکون و آرامش را می‌گیرد و جهان چون موی زنگی پریشان و در هم می‌شود و با متلاشی شدن تمدن‌ها و حکومت‌های بزرگ، نظم اجتماعی دیرین مختل می‌شود و

بسیاری از ضد ارزش‌ها جای ارزش‌های کهن را می‌گیرند و سعدی در ساختن قصیده‌ها، طبعاً در تحت تأثیر اوضاع و احوال دوران خویش است و فضای ادبی نیز از دگرگونی در امان نمی‌ماند، قصیده‌سرایی از رونق می‌افتد و اولویت‌های مردم باز تعریف می‌شود و در یک دوران انتقالی «توجه به درون» جایگزین «نگاه به بیرون» می‌شود. غزلسرایی جای قصیده‌گویی را می‌گیرد و معشوق به جای ممدوح می‌نشیند و جامعه کم حوصله ظرفیت شنیدن مثنوی‌های بلند و قصاید طولانی مدح‌آمیز را از دست می‌دهد و شعر کوتاه و پرمعنی و همدلانه جلوه‌گری آغاز می‌کند و اندیشه‌های غنایی به ویژه معشوق‌ستایی معمول و عرفانی رونق می‌یابد و دوران قصیده‌سرایان بزرگ چون خاقانی و انوری و معزی و ظهیر فاریابی و سنایی و... به پایان می‌رسد و عصر ظهور غزلسرایان، با هدف‌های متفاوت آغاز می‌گردد. مضمون‌های غم‌انگیز جای شعر و نثر شاد را می‌گیرد و نومیدی سکه رایج شعر و نثر می‌شود و عصر حماسه‌ها پایان می‌یابد و دوران شکستگی و خضوع و دل به سرنوشت محتوم خوش کردن و تسلیم خواست تقدیر بودن، بیش از هر اندیشه و منش و روشی، خریدار پیدا می‌کند و مرثیه‌سرایی و سوگمداری چهره غمگین دوران را نشان می‌دهد و نیاز جای ناز را اشغال می‌کند و عدم اعتماد و ریا و تزویر و دورویی و فریبکاری در همه جا دیده می‌شود و چون انسان موجودی گمراه و گناهکار تصور می‌شود، بازار شعر پندیه و ملامت‌زده رواج می‌یابد. و انواع ادبی تازه‌ای چون شعر رندانه، طنز و نقیضه‌گویی و قلندریه‌سازی رواج می‌یابد و شاعران به تصویر زندگی در دوران تازه‌ای که یأس و ناخرسندی و درماندگی و از دست رفتن حس مبارزه و تلاش برای زندگی بهتر، نمادهای بارز آن است، می‌پردازند.

به لحاظ سبک‌شناسی، سیاق سخن با دوران پیش از حمله مغول تفاوت‌های فراوانی پیدا می‌کند و با انتقال کامل سبک خراسانی به سبک عراقی، بنیاد سخن‌گویی در شعر به ویژه در حوزه غزل و قصیده به لحاظ فکر و محتوا و قالب، دگرگون می‌شود. به عنوان مثال قصیده‌سرایی، هم از نظر صورت و هم به لحاظ محتوا و دید شاعرانه متحول

می‌گردد و فخامت و هیمنهٔ قصاید خاقانی و ظهیر، به لطافت و ظرافت موسیقی دل‌انگیز غزل، تغییر شکل می‌دهد و آهنگ قصیده، غزلی می‌شود و مضمون‌های شکوهمند و پر جلال آن، به زیبایی جمال و شرح خصلت‌های اغلب ذهنی، مبدل می‌گردد و از همین جاست که می‌بینیم سعدی و حافظ در کنار غزلیات نغز و دلفریب خود، به نوعی قصیده‌سازی تازه روی می‌آورند که در مقایسه با قصاید سبک خراسانی و آذربایجانی می‌توان آنها را «غزل - قصیده» نامید که ویژگی‌های زیر را دارند:

۱. وزن و آهنگ موسیقی بیرونی شعر، نرم و خوش آهنگ است. این شعر غزلی است نه مطابق سنت‌های قصیده‌سرایان بزرگ در اوزان فخیم و حتی مشکل و غریب چون قصاید خاقانی و انوری و...

۲. ساختار کلاسیک تغزل‌ها و تشبیه‌ها، گریز به مدح؛ شریطه و تخلص که از ارکان اصلی قصاید استوار و شناخته شدهٔ سبک خراسانی بودند، دست‌خوش تحولی شگرف می‌شود و گاهی به حدی فشرده و موجز می‌شود که همهٔ این ویژگی‌ها در قالب یک «غزل - قصیدهٔ کوتاه» که معمولاً از ۷ تا ۱۴ بیت دارند، فشرده و عرضه می‌گردد.

۳. در قصاید نمادین سبک خراسانی و آذربایجانی که تا اواخر قرن ششم رواج دارد، موضوع و هدف اصلی از انشاء قصیده، مدح است که کاربردی تبلیغاتی و ماندگار دارد، چنان‌که هنوز با قصاید فرخی و منوچهری و عنصری و خاقانی و انوری و ظهیر و... بسیاری از ممدوحان این شاعران که شاید رجال درجه اول عصر خود نیز نبوده‌اند به زندگی ابدی و نام نیک دست یافته‌اند و با تداوم همیشگی ادب فارسی، بیش از بسیاری از رجال بزرگ سیاسی و نظامی درجه اول همان دوران‌ها - که مورد مدح واقع نشده‌اند - دل‌آشنای خوانندگان آثار ادبی هستند و حتی در مواردی برخی از آنها چون ایاز، خواجه حسن میمندی، ابوالمظفر چغانی و... به شبه اسطوره‌هایی فراموش‌ناشدنی تبدیل شده‌اند، اما در دوران پس از حملهٔ مغول قهرمان‌پروری از رونق می‌افتد و شخصیت‌های معمولی و اتابکان و وزیران و قدرتمداران محلی و منطقه‌ای، به جای امیران بزرگی چون

محمود غزنوی و ملک‌شاه سلجوقی و... می‌نشینند که حکومتی نامستقل و بی‌دوام و بی‌ثبات دارند که برای بقای خود، دایم در جنگ و ستیزند و دوران فرمانروایی آنها از آرامش طبیعی و شکوه و عظمت و ثروت و خاندان اشرافی کهن و پرسابقه و احترام عمومی برخوردار نیست، در حالی‌که در دوران فرخی و منوچهری و خاقانی و دیگر شاعران بزرگ قصیده‌سرا حتی اگر ممدوحان از سلاطین قدر قدرت و بزرگ هم نبودند و حاکمان محلی آذربایجان و خراسان به شمار می‌آمدند، اما حکومت آنها از آرامش طبیعی و شکوه و عظمت و ثروت و خاندان اشرافی کهن و پرسابقه و احترام عمومی برخوردار بود و حال و هوای دربارهای چغانی و اتابکان آذربایجان و کرمان و آسیای صغیر تفاوت چندانی با اوضاع و احوال دربارهای بزرگ نداشت و شاعران با دریافت صله‌های معتنابه؛ در این دربارها زندگی مرفهی داشتند، حال آنکه در حکومت‌های بی‌دوام و ناپایدار پس از حمله مغول به عنوان نمونه در فارس با حکومت‌های ثابت فراوانی سر و کار نداریم و فی‌المثل در دوران حافظ بیش از ۳۷ امیر و حاکم، پس از جنگ و گریزهای فراوان و قتل و کشتار مردم بی‌گناه، بر فارس حکومت می‌رانند و کسانی چون حافظ غالباً برخی از آنان را نه در یک قصیده که در یک یا دو بیت از غزل ستایش می‌کنند و فقط چند تن را در خور انشای قصیده می‌شمارند و درباره آنها یک قصیده می‌سازند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اولاً: روح و ذهن شاعر در این روزگاران غریب، باشکوه و عظمت دربارهای دوران گذشته چنان بیگانه است که قدرت بازسازی آن فحامت‌های شکوهمند را ندارد، ثانیاً: فقدان ثبات و آرامش دورانی و حکومت‌هایی با عمر کوتاه و حاکمانی با چند صباح فرمانروایی، نمی‌تواند جاذبه‌ای مادی یا معنوی برای شاعران بسازد تا شعر مدحی با شکوهی بیافرینند و ممدوحان نیز اگر چه سخاوتمند و قدرتمند باشند، به چنان اعتبار و محبوبیتی در جامعه دست نیافته‌اند که شاعران را قادر سازند که چهره‌ای شکوهمند از آنان جلوه دهند و مورد ملامت یا مسخره خوانندگان خود قرار نگیرند.

۴. مضامین قصاید در دوران سبک عراقی به ویژه در دوران پس از حمله مغول نیز بسیار متفاوت از مضامین قبل از حمله مغول و در سبک عراقی است. در دوران سبک خراسانی، شاعران جز به مدح نمی پرداختند و اگر به مقولاتی چون پند و اندرز می پرداختند، به عکس العملی گرفتار می شدند که مسعودی رازی در دربار سلطان مسعود غزنوی بدان دچار گشت که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی در حوادث سنه ۴۳۰هـ ق روایت کرده است: «... و امیر [مسعود بن محمود غزنوی] رضی الله عنه به جشن مهرگان نشست روز سه شنبه بیست و هفتم ذوالحجه و بسیار هدیه و نثار آوردند و شعرا را هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را به هندوستان فرستادند که گفتند: او قصیده‌ای گفته است و سلطان را نصیحت‌ها کرده [در تعریض به قبایل سلجوقیه] و آن قصیده و این دو بیت بود:

مخالفتان تو موران بُدند، مار شدند برآر از سر موران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر که اژدها شود از روزگار یابد مار

این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد، هر چند فضول بود و شعرا را با ملوکان این

نرسد». (بیهقی، ۱۳۵۸: ۶۷۱).

در حالی که پس از دوره مغول و در دوره سبک عراقی نصیحت و پند و اندرز به جزیی مهم از محتوای قصیده بدل می شود و سعدی در این زمینه الگوسازی می کند و قصایدی می سازد که در مقدمه خود سرشار از پندهای استوار و بعضاً گزنده‌ای است که شاید به مذاق بسیاری از ارباب قدرت سازگار نباشد:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۵)

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار

ای که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

(همان: ۹۶۴)

بسی صورت بگردیده ست عالم وز این صورت بگردد عاقبت هم

عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی نیست محکم  
(همان: ۹۷۱)

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی  
(همان: ۹۹۳)

۵. در قصاید سبک خراسانی از فرخی تا انوری و ظهیر، تغزل و تشبیب به تساوی میان طبیعت و روابط عاشقانه انسانی تقسیم می‌شود و اگر چه بعضاً مسایل فلسفی و حکمی و اخلاقی و عرفانی و خمریات نیز در معدودی از قصاید جایی برای خود می‌یابند، اما اصلی‌ترین مضمون تغزلات طبیعت و عشق است که جنبه حسی و مادی و غیر معنوی دارد، در حالی که در قصاید سعدی و حافظ، قصاید یا مقتضب و بدون تغزل و تشبیب هستند یا تغزلات و تشبیب‌ها بسیار کوتا‌هند و شاعر بیشتر به عشق و آن هم از نوع عرفانی آن توجه دارد، یا به پند و اندرز و معنویات توجه دارد.

۶. سعدی در چند قصیده فقط به توحید و منقبت می‌پردازد و از هر نوع مدحی تن باز می‌زند و این گونه قصاید وی فاقد هرگونه تغزل و تشبیبی است.

۷. سعدی در قصیده‌سازی مدحی خود به منفعت مادی نظر ندارد و مضمون کلام و محتوای مدایحش هدفی جز هدایت و راهنمایی آنها به خیر نیست و به همین جهت بر عکس قصیده‌سرایان حرفه‌ای که می‌اندیشیدند:

سه چیز رسم بود شاعران طامع را نخست مدح و دوم قطعۀ تقاضایی  
اگر بداد سوم شکر، اگر نداد هجا من آن دو گانه بگفتم، سوم چه فرمایی؟  
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۵۶)

سعدی نه تنها در قصاید خود بخش تقاضا ندارد از کسی مدح مستعار نیز نمی‌کند:  
نکاهد آنچه نبشته است عمر و نفزاید پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بیای  
نگویمت چو زبان‌آوران رنگ‌آمیز که ابر مشک‌فشانان و بحر گوهرزای  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۶)

هزار سال نکویم بقای عمر تو باد      که این مبالغه دانم ز عقل نشماری  
همین سعادت توفیق بر مزیدت باد      که حق‌گزاری و ناحق، کسی نیازاری

(همان: ۹۹۰)

و خود را سیمرغی قاف‌نشین می‌داند که مردارخواری نمی‌کند و یکرویی و صداقت را

وظیفه شاعر مدیحه‌سرا می‌داند:

گویند سعدیا زچه بطّال مانده‌ای      سختی مبر که وجه کفافت معین است  
آری مثل به کرکس مردارخور دهند      سیمرغ را که قاف فناعت نشیمن است  
از من نیاید آن که به دهقان و کدخدای      حاجت برم که فعل گدایان خرمن است

(همان: ۱۰۵۸)

و خود را ستاینده حق و حقیقت و انصاف می‌شناسد:

سعدیا چندان‌که می‌دانی بگوی      حق نباید گفتن الّا آشکار  
هر که را خوف و طمع در کار نیست      از خطا باکش نباشد وز تثار  
خسرو عادل، امیر نامور      انکیانو سرور عالی‌تبار

(همان: ۹۶۵)

و در جواب انوری که می‌گفت:

گر دل و دست بحر و کان باشد      دل و دست خدایگان باشد

(انوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۳۵)

در قصیده‌ای مدحیه می‌گوید:

من این غلط نپسندم ز رای روشن خویش      که طبع و دست تو گویم به بحر و کان باشد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۵۵)

#### ۱. ساختار قصاید سعدی

برخی از ۵۳ شعر مدحی، بهاریه، شهرآشوب، تحمیدیه و تغزلواره‌ها و ۷ مرثیه‌ای که

در بخش «قصاید و مرثی دیوان سعدی» قصیده خوانده شده‌اند (چه به فارسی و چه

عربی) به دلیل ساختاری و محتوایی شعر و سنت‌های حاکم بر قصیده‌سرایی، در قالب



تعریفات مربوط به قصیده قرار نمی‌گیرند و مسلماً دارای معیارهای صوری و معنایی شناخته شده قصیده نیستند، تنها معدودی از آنها را می‌توان «قصیده» خواند. بنابراین می‌توان ساختار، مدایح و مراثی موجود سعدی را به لحاظ ساختار شعری به دو دسته تقسیم کرد:

**الف. قصاید کامل مدحیه:** این قصاید که هم از حیث ساختار و هم از جهت معنی دارای ویژگی‌های سنتی قصیده هستند، برای ممدوحانی که نام آنها را می‌برد، ساخته شده است و هم‌چون قصاید معتبر فارسی بعضاً تجدید مطلع هم می‌شوند، به لحاظ وزنی همه وزن‌های استفاده شده در این قصاید همان وزن غزلیات سعدی است و شاعر به هیچ‌وجه از اوزان غریب و دشوار متکلفان در قصیده‌سرایی استفاده نمی‌کند، ولی گاهی قوافی قصایدش به نرمی و روانی قوافی غزل‌ها نیست و رنگ قصیده‌های کهن را می‌گیرد مثل:

خبر آورد مبشر که زبطنان عراق	وفد منصور همی آمد و و رفد مرفود
پارس را نعمتی از غیب فرستاد خدای	پارسایان را ظلی به سر آمد، ممدود
ای که در وصف نیاید کرم اخلاقت	ور بگویند وجوهش نتوان گفت و حدود
حسرت مادر گیتی همه وقت آن بوده‌ست	که بزاید چو تو فرزند مبارک مولود

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۵۶-۹۵۵)

یا این بیت که از قصیده‌ای در مدح امیر انکیانو است:

دنيا نيرزد آنکه پريشان کنی دلی      زنهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی

(همان: ۹۹۳)

از این قصیده که ۴۱ بیت دارد، ۳۳ بیت به پند و اندرز اختصاص دارد و ۸ بیت مدح

نیز چنین ادامه می‌یابد:

و آن کیست انکیانه که دادار آسمان	داده‌ست مر ورا همه حسن و شماییلی
نوبین اعظم، آن که به تدبیر و فهم و رای	امروز در بسیط ندارد مقابلی

(همان: ۹۹۴)

### سعدی و نوآوری در مدح:

سعدی در بسیاری از قصاید خود شیوه‌ای متفاوت در پیش گرفته است و با شهامت و دلیری فراوان، به ممدوح درس آزادگی و اخلاق و فضیلت داده و به جای این‌که مداحی متملق و دروغ‌پرداز باشد، وظیفه معلمی صریح و روشن‌بین و تهذیب‌گر را به عهده گرفته است:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای      کنون که نوبت توست ای ملک، به عدل گرای  
چه مایه بر سر این ملک سروران بودند      چو دور عمر به سر شد درآمدند از پای  
تو مرد باش و ببر با خود آن‌چه بتوانی      که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای  
درم به جورستانان زر به زینت ده      بنای خانه کنانند بام قصر اندای  
به عاقبت خبر آمد که مرد ظالم و ماند      به سیم سوختگان ز رنگار کرده سرای  
بخور مجلسش از ناله‌های دودآمیز      عقیق زیورش از دیده‌های خون‌پالای  
(همان: ۹۸۵)

قصاید کامل مدحیه سعدی عبارتند از: ۱۵ قصیده‌ای که درباره ۶ نفر زن و مرد سروده شده و گاهی چند قصیده با تجدید مطلع درباره یک نفر در زمان‌های مختلف سروده شده که به شرح زیر است:

۱/۱. قصیده در ستایش علاءالدین عظاملک جوینی: مطلع قصیده سعدی در باره وی چنین است:

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را      بیا مطالعه کن گو به نوبهار، زمین را  
(همان: ۹۴۴)

این قصیده که دارای ۳۴ بیت است از تشبیبی لطیف در وصف بهار و شیراز و لعبتان بهشتی آن در ۱۱ بیت برخوردار است و پس از این بیت گریز به مدح می‌رسد:

هزار دستان بر گل، سخن سرای چو سعدی      دعای صاحب عادل علاء دولت و دین را  
(همان)

سعدی وزیر بزرگ را واقع‌بینانه و دانا، با تدبیر و فتوت، عادل، فضل‌شناس می‌خواند و می‌ستاید و برعکس شاعران مداح نه تنها تقاضایی ندارد، بلکه ابراز بی‌نیازی نیز می‌کند و در اواخر قصیده می‌گوید:

برای حاجت دنیا، طمع به خلق نبندم      که تنگ چشم تحمل کند عذاب مهین را  
(همان: ۹۴۵)

و با این دعا برای وی قصیده خود را به انجام می‌رساند:

در سخن به دو مصرع چنان لطیف ببندم      که شاید اهل معانی که ورد خود کند این را  
بخور، ببخش که دنیا به هیچ کار نیاید      جز آن که پیش فرستند روز باز پسین را  
(همان)

۱/۲. قصیده در مدح علاءالدین عظاملک جوینی: به مطلع:

کدام باغ به دیدار دوستان ماند      کسی بهشت نکوید به بوستان ماند  
(همان: ۹۵۴)

در این قصیده کامل که ۲۹ بیت دارد، پس از ۱۳ بیت تغزل در عشق و وصف

معشوق، با بیت زیر:

خطی مسلسل و شیرین که گر بیارم گفت      به خط صاحب‌دیوان ایلخان ماند  
(همان)

به مدح گریز می‌زند و خواجه عظاملک را می‌ستاید:

امین مشرق و مغرب، علاء دولت و دین      که پایگاه رفیعش به آسمان ماند  
خدای خواست که اسلام در حمایت او      ز تیره حادثه در باره امان ماند  
(همان)

۱/۳. قصیده در ستایش علاءالدین عظاملک جوینی: قصیده‌ای است ۴۵ بیتی که ۲۴

بیت نخست آن ترکیبی از نسیب و تغزل و پند و بیت ۲۵ گریز به مدح و مدیحه است:

به هیچ خلق نباید که قصه پرداری      مگر به صاحب‌دیوان عالم عادل

نه زان سبب که مکانی و منصبی دارد بدین قدر نتوان گفت مرد فاضل را  
(همان: ۹۶۸)

و با این بیت دعاییه به پایان می‌رسد:

همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین مراد و مطلب دنیا و آخرت حاصل  
(همان)

۱/۴. قصیده در ستایش علاءالدین عظامک جوینی: این قصیده در دو بند است که

بند اول آن ۵۳ بیت دارد و بند دوم یعنی تجدید مطلع قصیده دارای ۳۸ بیت است که جمعا  
به ۹۱ بیت بالغ می‌شود. مطلع قصیده در بند اول چنین است:

شکر به شکر نهم در دهان مژده دهان اگر تو باز بر آری حدیث من به دهان

(همان: ۹۷۶)

آنچه در مورد این قصیده دانستنی است این است که سعدی در مقدمه آن چند غزل را  
با موضوعات مختلف در کنار هم می‌گذارد و از آن تغزلی را فراهم می‌آورد که خود نام  
آن را «قصیده» می‌گذارد، اما باز هم راضی نمی‌شود و به قول خودش با غزلی در شروع  
بند دوم، دنباله فکر خود را ادامه می‌دهد:

من این قصیده به پایان نمی‌توانم برد که شرح مکرمت را نمی‌رسد پایان

به خاطر غزلی سوزناک می‌گذرد زبانه می‌زند از تنگنای دل، به زبان

نخواستم دگر این باد عشق پیمودن ولیک می‌نتوان بستن آب طبع روان

(همان: ۹۷۸)

و این فوران سیل‌آسای عشق از درون سعدی و تحت الشعاع قرار دادن فضای مدح،  
حتی برای وزیری بزرگ که به راستی سزاوار مدح کسی چون سعدی نیز هست، نشان  
دهنده این واقعیت است که در ضمیر سعدی، مدح، در همه حال متأخر بر عشق و عرفان  
و فرع بر آن است و مدح هنگامی مجال ظهور و بروز می‌یابد که شاعر از کار عشق  
فراغت یافته باشد، چنان‌که خود در پایان بند دوم همین قصیده به آن اشارتی دلپذیر

دارد:

سخن دراز کشیدم، به اعتماد قبول      که رحمت تو ببخشد هزار از این عصیان  
مرا که طبع سخنگوی در حدیث آمد،      نه مرکبی ست که بازش توان کشید عنان  
اگر سفینه شعرم روان بود نه عجب      که می‌رود به سرم از تنور دل طوفان  
(همان: ۹۷۹)

مقدمه این قصیده، غزلی ۹ بیتی است که به دلیل تخلصی که در پایان آن است، می‌توان حدس زد که سعدی آن را که پیشتر ساخته، به عنوان تغزل در آغاز قصیده به کار برده است. بیت پایانی و تخلص غزل چنین است:

ز دست دوست به نالیدن آمدی سعدی      تو قدر دوست ندانی که دوست داری جان  
(همان: ۹۷۷)

و سعدی در بند اول این قصیده، پس از ۲۶ تغزل، با دو بیت گریز به مدح می‌رسد:  
به چند روز دگر، کآفتاب گرم شود      مقرر عیش بود سایه‌بان و سایه بان  
تو کآفتاب زمینی به هیچ سایه مرو      مگر به سایه دستور پادشاه زمان  
بزرگ روی زمین، پادشاه صدرنشین      علاء دولت ودین، صدر پادشاه نشان  
که گردن‌ان اکابر، نخست فرمانش      نهند بر سر و پس سر نهند بر فرمان  
(همان: ۹۷۷)

آن‌گاه به دعا می‌رسد:  
بر درخت امیدت همیشه باد که نیست      به دور عدل تو، جز بر درخت، بار گران  
(همان: ۹۷۸)

تجدید مطلع و بند دوم نیز با غزلی دیگر آغاز می‌شود و در پایان بیت نهم به مدح می‌پردازد:

تو را که گفت که برقع برافکن ای فتان؟      که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتان  
پری که در همه عالم، به حسن موصوف است      ز شرم چون تو پریزاده می‌رود، پنهان...  
ز خلق، گوی لطافت تو برده‌ای امروز      که دل به دست تو، گویی ست در خم چوگان

چنان‌که صاحب عادل، علاء دولت و دین به دست فتح و ظفر گوی دولت از میدان  
(همان: ۹۷۹)

جمال عالم انسان عین اهل ادب که هیچ عین ندیده‌ست مثل او انسان  
(همان)

و استثنائاً بیتی دارد در تقاضا که اگر چه در شعر سعدی نظیر آن نادر است، ولی  
واقعیت دارد:

تو کوه جودی و من در میان ورطه فقر مگر به شرطه اقبال، اوفتم به کران  
(همان: ۹۸۰)

و دعای پایانی بند دوم چنین است:

دو چیز خواهمت از کردگار فرد عزیز دوام دولت دنیا و ختم بر ایمان  
خلاف نیست در آثار بر و معروفیت که دیرسال بماند، تو دیر سال بمان  
فلک مساعد و اقبال یار و بخت قرین تنت درست و امیدت روا و حکم روان  
بدین دو مصرع آخرکه ختم خواهم کرد امید هست به تحسین و گوش بر فرمان  
دو چیز حاصل عمر است: نام نیک و ثواب وز این دو در گذری کل من علیها فان  
(همان)

۲/۱. قصیده در ستایش شمس‌الدین حسین علکانی: سعدی در دو ستایشنامه خود

او را بلند همت، با کثرت عدل و علم و عقل، نیک‌مردی و جوانمردی، درویش‌نوازی و  
سخاوت می‌ستاید و بر خوش‌خطی او تأکید می‌ورزد و آمدن وی را به فارس نعمتی برای  
مردم این دیار می‌شمارد:

خبر آورد مبشر که ز بطنان عراق وفد منصور همی آید و رفد مرفود  
پارس را نعمتی از غیب فرستاد خدای پارسایان را ظلّی به سر آمد، ممدود  
ای که در وصف نیاید کرم اخلاقت ور بگویند وجوهش نتوان گفت و حدود  
حسرت مادر گیتی همه وقت آن بوده‌ست که بزاید چو تو فرزند مبارک مولود  
(همان: ۹۵۶-۹۵۵)

این قصیده دارای ۲۹ بیت است و به لحاظ وزن فخیم و قافیه دشوار، بسیار به سبک قصاید خراسانی شبیه است. در آن بیتی عربی هم هست و پس از ۸ بیت تشبیب و نسیب، به مدح گریز می‌زند:

پارس را نعمتی از غیب فرستاد خدای      پارسایان را ظلّی به سرآمد، ممدود  
شمس دین سایهٔ اسلام، جمال الآفاق      صدر دیوان و سر خیل و سپهدار جنود...  
(همان: ۹۵۵)

۲/۲. قصیده در ستایش شمس‌الدین حسین علکانی: با مطلع زیر:  
ای محافل را به دیدار تو زین      طاعتت بر هوشمندان فرض عین  
(همان: ۹۸۰)

اگر چه شاعر، خود را منت‌دار انعام وی می‌شمارد و به دعای وی می‌پردازد:  
من که چندین منت از وی، بر من است      چون نکویم شکر او، والشکر دین  
(همان)

و در پایان قصیده، شریطه‌ای می‌آورد که در دیگر قصاید او نظیر ندارد:  
تا به گردون بر، برخشد اختران      تا به گیتی در، بتابد نیرین  
جاودان در بارگاہت، عیش باد      تا به گردون می‌رود آواز قین  
بخت را با دوستانت اتفاق      چرخ را با دشمنان، حرب خنّین  
(همان: ۹۸۱-۹۸۰)

این قصیدهٔ ۲۰ بیتی مقتضب فاقد تغزل و تشبیب است و شاعر از همان آغاز ممدوح را می‌ستاید.

۳/۱. قصیده در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان: این قصیده که طولانی‌ترین قصیدهٔ سعدی است و یک بار هم در آن تجدید مطلع می‌شود، در بند اول خود دارای ۵۴ بیت و در بند دوم دارای ۳۸ بیت است و مطلع بند اول آن چنین است:  
به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار      که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار  
(همان: ۹۶۰)

اما جالب‌ترین نکته که در ادب فارسی کم‌نظیر است، آن است که برعکس همه قصیده‌سرایان پیشین که در بند اول قصیده پس از تغزل و تشبیب و نسیب، به مدح می‌پردازند و چون هنوز می‌خواهند مدح را ادامه دهند، تجدید مطلع می‌کنند، سعدی در بند اول این قصیده با ۳۸ بیت، ترکیبی از چند غزل پندآمیز و عاشقانه ارایه می‌دهد و اصولاً وارد مقوله مدح نمی‌شود و چون می‌خواهد بند دوم قصیده را آغاز کند، هنوز به قول خودش «یک غزل» حرف دارد:

وز این سخن بگذشتم و یک غزل مانده‌ست تو خوش حدیث کنی، سعدیا بیا و بیار  
(همان: ۹۶۲)

آن‌گاه تجدید مطلع را با این ابیات آغاز می‌کند:

کجا همی رود این شاهد شکرگفتار چرا همی نکند بر دو چشم من رفتار  
به آفتاب نماند، مگر به یک معنی که در تأمل او خیره می‌شود ابصار  
(همان)

و چون این «غزل» در بیت پانزدهم به پایان می‌آید، در آن‌جا «تخلص سعدی» را می‌بینیم که نشان می‌دهد که سعدی غزلی پیش سروده را بر ابتدای این بند از قصیده افزوده است:

حلال نیست محبت مگر کسانى را که دوستى به قیامت برند سعدى وار  
(همان: ۹۶۳)

پس از این غزل سعدی تمهید گریز به مدح و ستایشنامه خود را ارایه می‌دهد و می‌سراید:

حکایت این همه گفتیم و همچنان باقی‌ست  
اگر در سخن، این‌جا که هست در بندم  
سخن به اوج ثریا رسد اگر برسد  
خدایگان صدور و زمانه، شمس‌الدین  
محمد ابن محمد که یمن همت اوست  
هنوز باز نکردیم دوری از طومار  
هنوز نظم، ندارد نظام و شعر، شعار  
به صدر صاحب‌دیوان و شمع جمع کبار..  
عماد قبه اسلام و قبله زوار  
معین و مظهر دین محمد مختار  
(همان)



۳/۲. قصیده در ستایش ایلخان و شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان: که با

عنوان «در انتقال دولت از سلغریان به قوم دیگر» ارایه شده، این قصیده ۴۴ بیتی در مدح ایلخانی است که سعدی نام وی را ذکر نمی‌کند، ولی در پایان قصیده به تفصیل و تصریح شمس‌الدین محمد جوینی را می‌ستاید و دعاگوی اوست:

دست ملوک لازم فتراک دولتت      چون پای در رکاب کنی، بخت هم‌عنان  
در اهتمام صاحب صدر بزرگوار      فرمانروای عالم و علامه جهان  
اکفی الکفاه روی زمین شمس ملک و دین      جانب نگاه‌دار خدای و خدایگان  
ای آفتاب ملک، بسی روزها بتاب      وی سایه خدای بسی سال‌ها بمان

(همان: ۹۷۶)

۳/۳. قصیده در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان: این قصیده ۶۰ بیتی

و بلند فارسی که با چند بیت عربی نیز همراه است، با تغزلی ۱۹ بیتی آغاز می‌شود که در ضمن، ایهاماتی هم به مدح ممدوح یا معشوق دارد - که در این جا مقصود شمس‌الدین جوینی است - کمالات ظاهری و باطنی وی را به طور مبسوط شرح می‌دهد و می‌ستاید و حتی «خط محبوب» را که مرادش خواجه بزرگ است، در ضمن تغزل، چنین وصف می‌کند:

گر ابن مقله دگر بار با جهان آید      چنان که دعوی معجز کند به سحر مبین  
به آب زر نتواند کشید چون تو الف      به سیم حل، ننویسد مثال ثغر تو «سین»

(همان: ۹۸۱)

آن گاه گریزی شکوه‌آمیز به مدح می‌زند و ممدوح را می‌ستاید:

بیا بیا که به جان آمدم ز تلخی هجر      بگوی از آن لب شیرین حکایتی شیرین  
دریغ اگر قدری میل ز آن طرف بودی      کز این طرف همه شوق است و اضطراب و حنین  
تو را سری‌ست که با ما فرو نمی‌آید      مرا سری که حرام است بی‌تو بر بالین  
اگر تو بر دل مسکین من نبخشایی      چه لازم است که جور و جفا برم، چندین

به صدر صاحب‌دیوان ایلخان نالم که در ایاسه او جور نیست بر مسکین  
خدایگان صدور زمان و کشف امان پناه ملت اسلام شمس دولت و دین...  
(همان)

۴/۱. قصیده در مدح امیر انکیانو: مطلع قصیده اول چنین است:

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا درنبندد هوشیار  
(همان: ۹۶۴)

۴/۲. مطلع قصیده دوم چنین است:

بسی صورت بگردیده‌ست عالم وزین صورت بگردد عاقبت هم  
(همان: ۹۷۱)

این قصیده سی و دوبیتی، با پندیه‌ای زیبا آغاز می‌شود که دو بیت معروف آن چنین  
است:

به نقل از اوستادان یاد دارم که شاهان عجم کیخسرو و جم  
ز سوز سینه فریاد خوانان چنان پرهیز کردند که از سم  
(همان: ۹۷۲)

و با این ابیات به مدح گریز می‌زند و انکیانو را می‌ستاید:

سخن شیرین بود پیر کهن را ندانم بشنود نویین اعظم  
جهان سالار عادل انکیانو سپهدار عراق و ترک و دیلم  
که روز بزم برتخت کیانی فریدون است و روز رزم، رستم  
(همان)

مطلع قصیده سوم که قافیه‌ای بسیار دشوار دارد، چنین است:

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی  
(همان: ۹۹۳)

از این قصیده که ۴۱ بیت دارد ۳۳ بیت به پند و اندرز اختصاص دارد و ۸ بیت مدح و

با چنین شریطه و دعایی به انجام می‌رسد:

عمرت دراز باد نگویم هزار سال      زیرا که اهل حق نپسندند باطلی  
نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد      تا بر سرش ز عقل بدارى موکلی

(همان)

۵/۱. قصیده در تهنیت اتابک مظفرالدین سلجوق شاه:

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی      انا دعای دولت سلجوق شاه را

(همان: ۱۰۵۲)

این قصیده ۲۷ بیتی مقتضب و فاقد تغزل و تشبیب و نسیب است و شاعر از همان  
آغاز به مدح می‌پردازد و تنها قصیده‌ای است که در سه بیت آخر آن، نوعی توقع از  
ممدوح استشمام می‌شود:

خدای را چه توان گفت شکر فضل و کرم      بدین نظر که دگر باره کرد بر عالم  
به دور دولت سلجوق‌شاه سلغرشاه      خدایگان معظم اتابک اعظم

(همان: ۹۷۳)

و به جای آغاز قصیده، در قسمت‌های پایانی آن به نصیحت شاه می‌پردازد:

جهان نمائند و آثار معدلت مائند      به خیر کوش و صلاح و سداد و عفو و کرم  
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک      شنیده‌اند نصیحت ز کهن‌تران خدم  
خنک‌تنی که پس از وی حدیث خیر کنند      که جز حدیث نمی‌ماند از بنی‌آدم  
به دولت همه افتادگان بلند شدند      چو آفتاب که بر آسمان برآورد شب‌بنم  
مگر کمینه‌آحاد بندگان سعدی      که سعیش از همه بیش است و حظش ز همه کم

(همان)

۵/۲. قصیده در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوق شاه: این قصیده دارای ۱۹ بیت

است که مقتضب است و قصیده‌سعدی درباره‌ی وی، چنین آغاز می‌شود:

در بهشت گشادند در جهان ناگاه      خدا به چشم عنایت به خلق کرد نگاه  
امید بسته برآمد، صباح خیر دمید      به دور دولت سلجوق‌شاه سلغرشاه

خدایگان معظم اتابک اعظم سر ملوک زمان، ناصر عبادالله  
(همان: ۱۱۰۲)

اما بی‌درنگ فرصتی برای اندرز دادن به این امیر می‌یابد و می‌گوید:

مراد سعدی از انشای زحمت خدمت      نصیحت است به سمع قبول شاهنشاه  
دوام دولت و آرام مملکت خواهی      ثبوت راحت و امن و مزید رفعت و جاه  
کمر به طاعت و انصاف و عدل و عفو ببند      چو دست منت حق بر سرت نهاد کلاه  
تو روشن آیین‌های ز آه دردمند بترس      عزیز من که اثر می‌کند در آینه آه  
معلم‌ان بدآموز را سخن نشنو      که دیرسال بمانی به کام نیکوخواه  
دعای زنده‌دلانت رفیق باد و قرین      خدای عالمیانت نصیر باد و پناه

(همان)

۶/۱. قصیده در ستایش ترکان خاتون: سعدی در این قصیده ۱۵ بیتی به مدح زنی

فرمانروا می‌پردازد. چند بیت مدیحه و شریطه این قصیده کوتاه چنین است:

درویش و پادشاه ندانم در این زمان      الّا به زیر سایه همچون همای تو  
آن چیست در جهان که نداری تو آن مراد      تا سعدی از خدای بخواهد برای تو  
تا آفتاب می‌رود و صبح می‌دمد      عاید به خیر باد صباح و مسای تو  
یارب رضای او تو برآور به فضل خویش      کاو، روز و شب نمی‌طلبد جز رضای تو

(همان: ۱۱۰۱-۱۱۰۰)

۶/۲. قصیده در ستایش ترکان خاتون و پسرش اتابک محمد: در این قصیده کوتاه

۱۵ بیتی نیز سعدی همچون قصیده پیشین در مدح ترکان خاتون، او را سایه همای می‌خواند و چون زن است به اوصاف کلی جود و عفت و عصمت و در ستر بودن و آرایش ملک می‌ستاید:

چه دعا گویمت ای سایه میمون همای      یا رب این سایه بسی بر سر اسلام بی‌پای  
جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان      نام در عالم و خود در کنف ستر خدای  
در سرپرده عصمت به عبادت مشغول      پادشاهان متوقف به در پرده‌سرای

مطلع برج سعادت، فلک اختر سعد بحر دردانه شاهی، صدف گوهرزای  
حرم عفت و عصمت به تو آراسته باد علم دین محمد، به محمد بر پای

(همان: ۱۱۰۳)

ب. قصاید بلندی که بدون نام ممدوح هستند: این قصاید تنها تفاوتی که با قصاید پیشین دارند، آن است که در آنها نام کسی به عنوان ممدوح برده نمی‌شود، ولی عملاً مدح در سخن وجود دارد و معلوم نیست سعدی این قصاید را به چه قصدی بدون نام ساخته است. شاید سعدی در هنگام فراغت، آنها را ساخته باشد تا موقع ضرورت نام کسی را به آن بیفزاید، اما چون تا پایان عمر کاربردی مناسب برای آنها نیافته است، آنها را همچنان در بخش قصاید دیوانش باقی گذاشته باشد، اما آنچه در این نمونه‌ها بسیار بدیع و کم‌مانند است این است که این دسته از قصاید که از حیث استواری و استحکام و فصاحت و بلاغت از شاهکارهای ماندگار شعر سعدی و ادب فارسی هستند، می‌توانند دستورالعمل همیشگی برای حکومت هر فرمانروایی باشند و نام قصاید جاودانه حکمی سعدی را بر خود داشته باشند، اما تنها نکته انتقادی درباره شکل و صورت و ساختار این قصیده‌ها آن است که به رغم طولانی بودن و تمرکز بر هدایت ممدوحان که در دیگر قصیده‌هایی که برای ممدوحان با اشاره به نام آنها آمده نیز وجود دارد، این نمونه‌ها از قصاید ناقص به شمار می‌آیند که فاقد بخش‌های سنتی قصیده چون تغزل و تشبیب و نسیب و بیت تخلص و گریز به مدح و دعا و... می‌باشند، ولی به جهت طول شعر، قصیده به شمار می‌آیند.

۱. قصیده با مطلع:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

(همان: ۹۸۵)

در این قصیده ۲۸ بیتی که سراسر آن پند به حکمرانان و امیران است، سعدی آسیب‌پذیری امیران را از غفلت از حال رعیت و ظلم و حرص و مال‌اندوزی به صراحت

بازگو می‌کند و آنان را به داد و عدل و رسیدگی به حال دردمندان فرا می‌خواند و از شنیدن ستایش‌های دروغ زبان‌آوران رنگ‌آمیز بر حذر می‌دارد و به نتیجه می‌رسد که:

دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی      دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای  
گرت به سایه در، آسایشی به خلق رسد      بهشت بردی و در سایه خدای آسای  
نگویمت چو زبان‌آوران رنگ‌آمیز      که ابر مشک‌فشانی و بحر گوهرزای  
نکاهد آنچه نبشته‌ست و عمر نفزاید      پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بپای

(همان: ۹۸۶)

۲. دسته دوم قصایدی هستند که سعدی در آنها به مدح کسی نظر ندارد و در فرصتی بیش از غزل می‌خواهد درد و رنج‌های خود را بازگوید و به همین جهت قصیده‌ای بلند انشاء می‌کند، مانند قصیده‌های زیر:

۲/۱. قصیده ۳۱ بیتی که چنین آغاز می‌شود:

دریغ روز جوانی و عهد برنایی      نشاط کودکی و عیش خویشتن‌رایی  
سر فروتنی انداخت پیری‌ام در پیش      پس از غرور جوانی و دست بالای  
دریغ بازوی سر پنجگی که بر پیچید      ستیز دور فلک، ساعد توانایی

(همان: ۹۸۷-۹۸۶)

و آن را چنین به پایان می‌رساند که:

بخش بار خدایا به فضل و رحمت خویش      که دردمندنوازی و جرم بخشایی  
زدرگه کرم‌ت روی ناامیدی نیست      کجا رود مگس از کارگاه حلوایی

(همان: ۹۸۸-۹۸۷)

۲/۲. قصیده ۴۰ بیتی دیگری در پند که مخاطبان آن انسان در همیشه تاریخ است با

ابیاتی بلند و ماندگار:

ای که پنجاه رفت و در خوابی      مگر این پنج روزه دریابی  
تا کی این باد کبر و آتش خشم      شرم بادت که قطره آبی  
توبه بازی نشسته وز چپ و راست      می‌رود تیر چرخ پرتابی

ملک الموت را به حيله و زور      نتوانی که دست برتابی  
قیمت خویشتن خسیس مکن      که تو در اصل جوهری نابی  
گر همه علم عالمت باشد      بی عمل، مدعی و کذابی

(همان: ۹۸۸-۹۸۹)

۲/۳. قصیده ۲۸ بیتی به مطلع زیر که سخنی بی‌پرده است با هر صاحب‌قدرتی در هر

زمانی:

بزن که قوت بازوی سلطنت داری      که دست همت مردانت، می‌دهد یاری

(همان: ۹۸۹)

۲/۴. قصیده ۵۷ بیتی به مطلع زیر:

ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری      درویشی اختیار کنی بر توانگری

(همان: ۹۹۰)

ج. قصاید کامل توحیدیه و توحیدیه: که اگر چه از حیث ساختار و معنی دارای ویژگی‌های سنتی قصیده هستند، ولی مدحی نیستند و در منقبت بزرگان دین و بدون چشمداشت مادی ساخته شده‌اند و غرض از انشاء آنها تقرب به خداست. مانند:

۱. قصیده به مطلع:

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را      پروردگار خلق و خداوند کبریا

(همان: ۹۴۱)

این قصیده طولانی ۸۷ بیتی که گاهی ملمع است و از تلمیحات فراوان سرشار است، یکی از مهم‌ترین توحیدیه‌های زبان فارسی است که از آغاز تا انجام از وحدت درونی و بیرونی خاصی برخوردار است و برحسب اتفاق از تغزل و تشبیب و شریطه در آن خبری نیست با وسعت معنایی و با استفاده از آیات و احادث و ابیات و مصاریع عربی و قدرت کلامی و هنری خاص سعدی پرداخته شده است و با دعا و استغفار به درگاه الهی چنین پایان می‌یابد:

عمرت برفت و و چاره کاری نساختی      اکنون که چاره نیست به بیچارگی، بیا

کردار نیک و بد به قیامت قرین توست      آن اختیار کن که توان دیدنش لقا  
تا هیچ دانه‌ای نفشانی به جز کرم      تا هیچ توشه‌ای نستانی مگر تقی  
نا اهل را نصیحت سعدی چنان که هست      گفتیم اگر به سرمه، تفاوت کند عمی  
(همان: ۹۴۴)

۲. قصیده ۲۲ بیتی در منقبت حضرت رسول به مطلع:

چو مرد رهرو اندر راه حق، ثابت قدم گردد      وجود غیر حق در چشم توحیدش عدم گردد  
(همان: ۹۵۱)

د. قصیده‌های ناقص شامل: به مجموعه‌ای از اشعار گفته‌ایم که زیر عنوان «قصاید» ثبت شده‌اند، ولی به لحاظ ساختاری شامل خصوصیات و تعریفات کلی قصیده نمی‌شوند.

۵. غزل - قصیده‌ها:

۱. این نوع اشعار کوتاهند و دارای شکل و ظرفیت و مضامین غزلی هستند و به لحاظ موسیقی بیرونی غزل، تفاوتی با غزل‌های دیگر سعدی ندارند. با یک بیت شهرآشوب یا وصف، به مدح می‌پردازند و ظرفیت غزلی دارند چنان‌که غزل - قصیده زیر ۷ بیت دارد:  
چه نیکبخت کسانی که اهل شیرازند      که زیر بال همای بلند پروازند

(همان: ۱۰۷۳)

۲. گاهی نیز با افزودن یک یا چند بیت از آنها برای مدح استفاده شده است. مانند ستایشنامه اتابک مظفرالدین سلجوقشاه که دارای ۱۲ بیت است و وزن و آهنگ عمومی و مطبوع غزل‌های سعدی را داراست و مطلع آن چنین است:

آن روی بین که حسن بپوشید ماه را      و آن دام زلف و دانه خال سیاه را

(همان: ۱۰۵۱)

این ستایشنامه، بسیار شبیه به غزلیات مدحیه حافظ است که شاعر پس از تخلص و پایان کار غزل اصلی که از آن به عنوان تغزل استفاده شده است، چند بیت مدحی را به



آخر غزل می‌افزاید. در این جا نیز سعدی پس از تخلص به مدح می‌پردازد:

سعدی حدیث مستی و فریاد عاشقی دیگر مکن که عیب بود خانقاه را

(همان)

و آن‌گاه به مدح گریز می‌زند و می‌سراید:

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی

الّا دعای دولت سلجوقشاه را

یا رب دوام عمر دهش تا به قهر و لطف

بدخواه را جزا دهد و نیک‌خواه را

(همان: ۱۰۵۲)

۳. در وداع شاه جهان سعد ابوبکر: مطلع این فراقنامه ۱۱ بیتی که همچون ستایشنامه

پیشین کوتاه است و شکل و محتوای غزلی دارد، چنین است:

رفتی و صد هزار دلت دست در رکیب ای جان اهل دل! که تواند ز جان شکیب

(همان: ۱۰۵۳)

منتها در آن جای معشوق و ممدوح عوض شده است و تنها بیت پس از تخلص است

که اشارتی بلیغ به مدح دارد:

همراه توست خاطر سعدی به حکم آنک

خلق خوشت چو گفته سعدی ست دل‌فریب

تأیید و نصرت و ظفرت باد هم‌عنان

هر بامداد و شب که نهی پای در رکیب

(همان: ۱۰۵۴)

۴. در ستایش ابوبکر بن سعد زنگی:

علی‌الخصوص که دیباچه همایونش

به نام سعد ابی بکر سعد بن زنگی ست

(همان: ۱۱)

که سعدی که گوی بلاغت ربود

در ایام بوبکر بن سعد بود

(همان: ۳۱۰)

مطلع این تغزل ۱۰ بیتی چنین است:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی

شدم در سفر روزگاری درنگی

(همان: ۱۱۰۹)

و پس از گزارشی گذرا از سفر ناگزیر خود و بازگشت به شیراز، با این سه بیت به گریز به مدح و ستایش امیر تنها در یک بیت می‌پردازد و شعر را به پایان می‌رساند:

بیرسیدم این کشور آسوده کی شد؟      کسی گفت: سعدی چه شوریده رنگی  
چنان بود در عهد اول که دیدی      جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی  
چنین شد در ایام سلطان عادل      اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی

(همان: ۱۱۱۰)

۵. غزلواره‌ای در مدح ابش خاتون دختر اتابک سعد بن ابی بکر از سلغریان: این

غزلواره ۸ بیتی که واجد همه صفات غزل است، چنین آغاز می‌شود:

فلک را این همه تمکین نباشد      فروغ مهر و مه چندین نباشد  
صبا گر بگذرد بر خاک پایت      عجب گر دامنش مشکین نباشد  
زمروارید تاج خسروانیت      یکی در خوشه پروین نباشد

(همان: ۱۰۶۸)

و پس از ۶ بیت دو بیت مدحی دارد:

چنین خسرو کجا باشد در آفاق      وگر باشد چنین شیرین نباشد  
خدا را دشمنش جایی بمیراد      که هیچش دوست بر بالین نباشد

(همان: ۱۰۶۹)

که به نظر می‌رسد حافظ غزل معروف خود را به مطلع:

خوش آمد گل وز آن خوش‌تر نباشد      که در دستت به جز ساغر نباشد

(حافظ، ۱۳۶۹: ۳۰۳)

به اقتفاء این غزل سروده باشد.

۶. غزل در منقبت رسول‌الله: در ۱۱ بیت:

ماه فرو ماند از جمال محمد      سرو نباشد به اعتدال محمد  
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی      عشق محمد بس است و آل محمد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۷۰)

۷. غزل با تخلص «سعدی»: به شیوه غزلیات سنایی که پس از آن افزودن چند بیت مدح درباره قاضی رکن‌الدین به آخر غزل که حافظ در بسیاری از غزلیات خود این روش را ادامه داده و ابیات آن را به ۱۴ رسانده است. مطلع و بیت تخلص این غزل چنین است: بسا نفس خردمندان که در بند هوا ماند در آن صورت که عشق آید، خردمندی کجا ماند ملامت‌گوی بی‌حاصل نداند درد سعدی را مگر وقتی که در کویی، به رویی مبتلا ماند (همان: ۱۰۷۱)

و پس از تخلص، مدح را چنین ادامه می‌دهد:

جمال محفل و مجلس، امام شرع رکن‌الدین که دین از قوت رایش چو عهد مصطفی ماند (همان: ۱۰۷۲)

۸. غزل کامل ۸ بیتی به تخلص «سعدی» و پس از پایان غزل یک بیت مدح در ستایش سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی به مطلع:

مطرب مجلس بساز زمزمه عود خادم ایوان، بسوز مجمره عود

(همان: ۱۰۷۶)

۹. غزل با تخلص «سعدی» که پس از تخلص، ۲ بیت در در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی آمده و غزل در ۱۱ بیت است به مطلع:

نظر دریغ مدار از من ای مه منظور که مه دریغ نمی‌دارد از خلائق نور

(همان: ۱۰۸۴)

۱۰. در بازگشت شاه از سفر عراق: غزلی است ۱۱ بیتی که وزنی شاد و مفهومی وصالی دارد و تنها وقتی می‌فهمیم غزل نیست که بدانیم در آن، ممدوح به جای معشوق نشسته است. مطلع این غزل چنین است:

المنه‌الله که نمردیم و بدیدیم دیدار عزیزان و به خدمت برسیدیم

(همان: ۱۰۹۵)

و با تخلص به پایان می‌رسد:

سعدی ادب آن است که در حضرت خورشید گویم که ما خود شب تاریک ندیدیم  
(همان)

#### و. قصیدک‌ها

این عنوان را با اندکی تسامح می‌توان به مدیحه‌هایی اطلاق کرد که در دیوان سعدی آمده و علیرغم طول خود، از ظرفیت غزل و مضامین آن برخوردارند، ولی ساختار قصیده‌ای دارند:

۱. «قصیدک» ۱۶ بیتی به مطلع :

من آن بدیع صفت را به ترک چون گویم؟ که دل ببرد به چوگان زلف چون گویم  
(همان: ۱۰۹۶)

و با این دو بیت فرجامین گریز و مدح، سخن را پایان می‌بخشد:

به هر کسی نتوان گفت شرح قصه خویش مگر به صاحب‌دیوان محترم گویم  
به سمع خواجه رسانید اگر مجال بود همین قدر که دعاگوی دولت اویم

(همان)

۲. قصیدک مقتضب در مدح ترکان خاتون که ۱۵ بیت دارد و چنین شروع می‌شود:

ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو  
درویش و پادشاه ندانم در این زمان آلا به زیر سایه همچون همای تو  
نوشین‌روان و حاتم طایی که بوده‌اند هرگز نبوده‌اند به عدل و سخای تو

(همان: ۱۱۰۰)

و با این ابیات شریطه و دعایی، قصیدک را به انجام می‌رساند:

تا آفتاب می‌رود و صبح می‌دمد عاید به خیر باد صباح و مسای تو  
یارب رضای او برآور به فضل خویش کاو روز و شب نمی‌طلبد جز رضای تو

(همان: ۱۱۰۱)

### ز. تغزلات و تشبیبات:

استاد همایی معتقدند که قصیده‌ای کامل است که دارای تشبیب و تخلص و شریطه باشد - تغزل و تشبیب و نسیب بخش آغازی قصیده است که در اغلب قصاید مدیحه پیش از آن که شاعر وارد مقصود اصلی و مدح ممدوح یا طرح مسایل مورد علاقه خود شود، مقدمه‌ای ایراد می‌دارد که معمولاً حدود پنج تا پانزده بیت از قصیده را در برمی‌گیرد. اگر این مقدمه درباره موضوعات عاشقانه و وصف می‌گساری و لهو و لعب و سماع باشد، آن را نسیب یا تغزل می‌گویند و اگر درباره موضوعات دیگری چون وصف باغ و بوستان‌ها، شکایت و مفاخره و لغز و امثال آنها باشد، آن را تشبیب می‌گویند. - اگر چه تشبیب به موضوعات نخستین نیز اطلاق شده است، در صورتی که قصیده دارای تغزل و تشبیب یا نسیب نباشد، آن را محدود یا مقتضب (یعنی بازبریده) می‌نامند (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۴۸۸).

به نظر می‌رسد سعدی ۲ بهاریه، ۲ شهرآشوب، ۱۶ توحیدیه و منقبت و موعظه و اخلاقیه موجود در دیوان خود را پیشاپیش به عنوان تغزل و تشبیب و نسیب برای قصایدی که می‌خواسته در آینده بسازد، آماده کرده بوده، زیرا این قبیل تغزلات و تشبیبات معمولاً طولانی‌تر از غزل هستند و جاذبه‌های غزل سعدی را ندارند و سعدی در مواقع لازم می‌توانسته از آنها در صدر یک قصیده مدحیه یا تحمیدیه استفاده کند. نمونه این تغزلات این تغزل ۹ بیتی است که نام کسی هم به عنوان ممدوح بر آن نیست و مسلم است که سعدی آن را آماده کرده تا در مواقع لازم به آغاز قصیده‌ای بیفزاید:

به خرمی و به خیر آمدی و آزادی      که از صروف زمان، در امان حق بادی  
 به اتفاق همایون و طلعت میمون      دری ز شادی بر روی خلق، بگشادی...  
 ملوک روی زمین بر سواد منشورت      نهاده سر چو قلم، بر بیاض بگدادی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۰۶)

آنچه در ستایش صاحب‌دیوان جوینی سروده، چنین آغاز می‌شود:

شبی و شمعی و گوینده‌ای و زیبایی      ندارم از همه عالم دگر تمنّایی  
فرشته رشک برّد بر جمال مجلس من      گر التفات کند چون تو مجلس آرایی  
(همان: ۱۱۰۵)

و بدین صورت به گریز و مدح می‌رسد:

ز رنج خاطر صاحب‌دلان نیندیشد      که پیش صاحب‌دیوان برند غوغایی  
که نیست در همه عالم، به اتفاق امروز      جز آستانه او مقصدی و ملجایی  
(همان)

۲. معانی و مضامین در قصاید سعدی: به لحاظ معنایی نیز این اشعار شامل انواع

زیر می‌شوند:

۲/۱. مدح: ۳۲ شعر. به قول شادروان دکتر صفا، سعدی، «... سخن گرم و لطیف خود را در نظم و نثر اخلاقی و اجتماعی خویش همراه با امثال و حکایات دلپذیر که جالب نظر خوانندگان باشد بیان کرد و آنان را تنها با نصایح خشک و مواعظ ملال‌انگیز از خود نرمایند و در مدح و غزل، هر دو، راهی نو و تازه پیش گرفت. در مدح، بیان مواعظ و اندیشه‌های حکیمانه خود را از جمله مبانی قرار داد و در غزل اشعار غنایی خویش هم هر جا که ذوق او حکم کرد، از تحقیق و بیان حکم و امثال غفلت نورزید...» (صفا، ۱۳۶۸، ج ۱/۳: ۶۱۰).

۲/۲. توحید، موعظه و نصیحت و اخلاقیات: ۱۶ شعر که مطلع یکی از آنها چنین

است:

دریغ روز جوانی و عهد برنایی      نشاط کودکی و عیش خویشتن‌رایی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۶)

سعدی شاعری است که به قول مرحوم فروغی، کسی نه در موعظه به گردش می‌رسد و نه در بیان احوال عشق و در زبان فارسی هیچ کس عشق را مانند شیخ درک نکرده و به بیان نیاروده است. موضوع قصاید اخلاقی پند و اندرز است که می‌خواهد

خواننده یا شنونده را متنبه و آگاه کند که کار خوب و عمل صالح چه نتایج نیکویی را دنبال خواهد داشت و کار زشت و اعمال ناشایست چه پیامد بدی را به دنبال خواهد آورد، یا اینکه باید از عملکرد و تجربه دیگران پند و اندرز گرفت و به خلق خدا ستم ننمود، بلکه باید به آنان کمک و از آنان دست‌گیری نمود و با همّت بلند و اندیشه عالی سرنوشت خود و دیگران را به سوی بهترین‌ها ورق زد:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت  
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت  
(همان: ۶۱۸)

و علاوه بر پندیه‌های اخلاقی فارسی، یک پندیه هم به عربی دارد:

ان هوی النفس یقد العقال لا یتهدی و یعی ما یقال

(همان: ۹۶۹)

۲/۳. شهر آشوب: ۱. در وصف شیراز در ۱۷ بیت به مطلع:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

(همان: ۱۰۶۹)

۲. به مطلع:

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه بینم باز رسیده بر سر الله اکبر شیراز

(همان: ۱۰۸۵)

۲/۴. بهاریه: سعدی دارای دو قصیده در بهاریه است:

۱. که دارای ۴۳ بیت است به مطلع:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

(همان: ۹۵۸)

۲. به مطلع:

علم دولت نوروژ به صحرا برخاست زحمت لشکر سرما ز سر ما برخاست

(همان: ۹۴۵)

۲/۵. در تأسّف بر زوال حکومت عباسی.

شعر:

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین      بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین  
(همان: ۹۸۳)

۲/۶. حکمت و پند: سعدی تغزلی زیبا دارد در ۱۰ بیت، درباره «لیله البراه» که سراسر

موعظه و حکمت است و با دعای شیراز به پایان می‌رسد:

شبی چنین در هفت آسمان به رحمت باز      ز خویشتن نفسی ای پسر به حق پرداز...  
برآر دست تضرع، بیار اشک ندم      ز بی‌نیاز بخواه آنچه بایدت به نیاز  
سر امید فرود آر و روی عجز بمال      بر آستان خداوندگار بنده‌نواز  
به نیک‌مردان یارب که دست فعل بدان      ببند بر همه عام، خصوص بر شیراز  
(همان: ۱۰۸۵)

و پندیۀ دیگری در ۳۰ بیت به مطلع:

ای که پنجاه رفت و در خوابی      مگر این پنج روزه دریابی

(همان: ۹۸۸)

۲/۷. منقبت‌های سعدی: در کنار قصاید مدحیه که معمولاً به امید منفعت مادی ساخته

می‌شد، به مدایحی برمی‌خوریم که شاعر به رضای خاطر و فرمان دل و از روی کمال اعتقاد و ایمان به نظم درآورده که عبارت است از قصاید دینی و مذهبی که شاعر در توحید و ستایش ذات باری تعالی و منقبت رسول اکرم(ص) و امیرمؤمنان علی(ع) و ائمه طاهرین(ع) سروده است. این قبیل اشعار پیش از حمله مغول چندان متداول نبوده؛ اما پس از آن واقعاً، به خصوص از دوره صفویه، رواجی فراوان یافته است. نخستین شاعری که این قبیل شعرهای دینی و مذهبی را در پارسی دری سروده، کسایی مروزی است که در قرن چهارم و پنجم هجری می‌زیست و شعر او در مدح حضرت علی(ع) است. سعدی نیز قطعه‌ای دلنشین در منقبت حضرت رسول(ص) دارد:

ماه فرو مانده از جمال محمّد      سرو نباشد به اعتدال محمّد



قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد  
وعده دیدار هرکسی به قیامت ليله اسری، شب وصال محمد...

(همان: ۱۰۷۱-۱۰۷۰)

۲/۸. ترجیع بند بسیار معروف سعدی در مرثیه سعدبن زنگی:

غریبان را دل از بهر تو خون است دل خویشان نمی‌دانم که چون است...  
نه اکنون است بر ما جور ایام که از دوران آدم تاکنون است

(همان: ۹۹۹)

نمی‌دانم حدیث نامه چون است همی بینم که عنوانش به خون است

(همان: ۱۰۰۰)

۲/۹. مرثیه‌های سعدی: گاهی بعضی از شاعران غیرمداح و غیررسمی چون سعدی،

مرثیه‌هایی سروده‌اند که بازتاب عقاید و اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و اجتماعی آنهاست مانند: ترجیع بند سعدی در مرثیه سعد بن زنگی و قصیده او در رثای معتصم عباسی و قصیده خاقانی در رثای امام محمد یحیی. مرثی سعدی مشتمل است بر ۶ قصیده در مرثیه المستعصم بالله و ابوبکر سعد ابن زنگی و سعد بن ابوبکر و امیرفخرالدین ابی‌بکر که بعید نیست همان امیر فخرالدین حوایجی وزیر باشد و عزالدین احمد بن یوسف و یک ترجیع بند بسیار مؤثر در مرثیه اتابک سعد بن ابی‌بکر (صفا، ۱۳۶۸، ج ۱/۳: ۶۰۶-۶۰۷) که مطلع آنها به شرح زیر است:

وجود عاریتی دل در او نشاید بست همان که مرهم دل بود، دل به نیش بخت

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۵۵)

دردی به دل رسید که آرام جان برفت و آن هرکه در جهان به دریغ از جهان برفت

(همان: ۹۴۸)

به اتفاق دگر دل به کس نباید داد ز خستگی که در این نوبت اتفاق افتاد

(همان: ۹۴۹)

به هیچ باغ نبود این درخت مانندش که تندباد اجل، بی‌دریغ برکنندش

(همان: ۱۰۸۶)

دل شکسته که مرهم نهد دگر بارش      یتیم خسته که از پای بر کند خارش

(همان: ۹۶۶)

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین      بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

(همان: ۹۸۳)

۲/۱۰. تهنیت نامه: سعدی را قصیده‌ای است در تهنیت جلوس اتابک مظفرالدین

سلجوق شاه به مطلع:

خدای را چه توان گفت شکر فضل و کرم      بدین نظر که دگر باره کرد بر عالم

(همان: ۹۷۳)

۲/۱۱. وداعیه: در وداع ماه رمضان که بسیار زیباست و ۱۸ بیت دارد و چنین آغاز می‌شود:

برگ تحویل می‌کند رمضان      بار تودیع بر دل اخوان

یار نادیده سیر، زود برفت      دیر نشست نازنین مهمان...

یارب آن دم که دم فرو بندد      ملک الموت واقف شیطان

کار جان پیش اهل دل سهل است      تو نگه دار جوهر ایمان

(همان: ۱۰۹۷)

#### منابع:

۱. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۵۸). تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهیه فهرست و حواشی عبدالحسین احسانی، تهران: ایرانمهر.
۲. جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳۷۹). دیوان استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه؛ سیمای دانش.
۳. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹). دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
۴. رستگارفسائی، منصور (۱۳۸۰). انواع شعر فارسی (مباحثی در صورت‌ها و معانی شعر کهن و نو پارسی)، شیراز: نوید شیراز.
۵. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۳). متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی: گلستان، بوستان...، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: روزنه.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). اشعار عربی سعدی، ترجمه موسی اسوار، شیراز: دانشنامه فارس با همکاری مرکز سعدی‌شناسی.
۸. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، ج ۱/۳.